

ترجمه، دریچه‌ای به جهانی متفاوت

گفت‌وگو با عبدالله کوثری و علی خزاعی فر

به مناسبت روز جهانی ترجمه

محمد زین‌الدینی

روزهای پایانی شهریور مشهد است. در دفتر تحریریه تلویزیون اینترنتی شهرآرا به گفت‌وگو نشسته‌ایم. موضوع جلسه، تهیه ویژه‌برنامه‌ای برای روز جهانی ترجمه است. هریک از اعضای تحریریه پیشنهادی دارند... حرف‌ها به آنجا می‌رسد که در روزهای آغازین مهرماه، فرصتی مغتنم برای گفت‌وگو با آقایان کوثری و خزاعی فر، در برابر لنز دوربین‌ها و زیر نور پرژکتورها پیدا می‌کنم. اگرچه قرار بود نتیجه این گفت‌وگو، برنامه‌ای متناسب با علائق عموم مخاطبان باشد اما به سبب ژرف‌گویی هردو نفر، بخش‌هایی از این گفت‌وگو، متناسب با امکان پخش در فضای مجازی، تدوین و با نام «ترجمه، دریچه‌ای به جهانی متفاوت» در کانال تلگرامی و صفحه آپارات شهرآرا نیوز بارگذاری شد. آنچه در ادامه خواهد آمد، مشروح آن گفت‌وگو است.

زین‌الدینی: نام عبدالله کوثری به عنوان مترجم بر کتاب‌های گوناگونی آمده است، که گاهی تفاوت مضمونی چشمگیری دارند. اولین پرسش من این است که ملاک شما برای انتخاب یک اثر برای ترجمه چیست؟ کلاسیک یا مدرن بودن؟ و یا شهرت نویسنده و اثر؟

کوثری: من چون در چند زمینه دست به ترجمه زده‌ام، طبعاً ملاک‌هایم قدری تفاوت دارد. یکی از طرح‌هایی که حدود سی سال دنبال کرده‌ام، ترجمه ادبیات داستانی آمریکای لاتین بوده است. در این مورد، سعی کرده‌ام گلچینی از نویسنده‌های مختلفی که هم‌تراز مارکز بودند، فراهم کنم که تا اندازه‌ای هم موفق بوده‌ام. آثار شاخصی از پنج یا شش نویسنده را ترجمه کرده‌ام که تا حدودی می‌توانیم بگوییم چه در آمریکای لاتین و چه در کشورهای انگلیسی‌زبان، به عنوان نویسنده‌های بزرگ و شاخص شناخته می‌شوند. طبعاً در این قضیه معیار من ارزش ادبی این آثار بوده است، ضمن اینکه دقت داشتم سبک و مضمون این آثار شبیه هم نباشند. برای نمونه، در ارتباط با آن چیزی که به عنوان رئالیسم جادویی مشهور

شده و یک ویژگی بخشی از ادبیات آمریکای لاتین است، اگر دقت کرده باشید نویسنده‌هایی که انتخاب کرده‌ام همه در این سبک نمی‌نوشتند. اتفاقاً یکی از تلاش‌هایم این بوده که جنبه‌های متنوع‌تری از این ادبیات را نشان بدهم. اما من علایق دیگری هم دارم؛ مثلاً تراژدی‌های یونان. خب آنجا تکلیفم مشخص‌تر است. سه تراژدی‌نویس بزرگ داریم که اغلب هم معرفی شده‌اند. اما کاری که در ترجمه این آثار انجام دادم، این بود که زبان جدیدی برای آنها انتخاب کنم تا شعریت این آثار بیشتر نمود پیدا کند. از آیسخولوس هفت اثر باقی مانده که همه را ترجمه کرده‌ام. در مورد ائوریپیدس که ۱۸ اثر داشت، دیدم اگر بخواهم این کار را ادامه بدهم، حدود سه سال طول می‌کشد؛ پس گزیده‌ای از آثارش را ترجمه کردم که حدود ۷ اثر شد. سوفوکل را چون قبلاً مترجمان خوبی ترجمه کرده بودند، سراغش نرفتم. ارزش کلاسیک‌ها ناگفته پیداست. پایه‌های ادبیات و فرهنگ هستند. تصور می‌کنم ارزش ادبی کلاسیک‌ها همچنان برقرار است. در زمینه‌های نقد هم کار کرده‌ام. بنابراین می‌توانم بگویم که من بیشتر از هرچیز در خدمت ادبیات و شناساندن بخش‌هایی از ادبیات جهان به مخاطب فارسی‌زبان بوده‌ام.

زین‌الدینی: آقای خزاعی فر شما نزدیک به سه دهه است مسئولیت انتشار مجله‌ای برای ترجمه را به عهده دارید. می‌خواستم در ابتدا از شما بخواهم از علت نامگذاری ۳۰ سپتامبر به نام روز جهانی ترجمه بگویید و ضرورت و اهمیت تاریخی این روز.

خزاعی‌فر: روز جهانی ترجمه را روز وفات سنت جروم قرار داده‌اند. فدراسیون بین‌المللی ترجمه این روز را انتخاب کرده و مجمع عمومی سازمان ملل هم بر آن صحه گذاشته است. البته آنها برای این انتخاب دلایلی داشتند اما من وقتی فکر می‌کنم چرا سنت جروم مهم است به سه دلیل می‌رسم که خدمت شما عرض می‌کنم. یک دلیل این است که در قرن چهارم میلادی، وقتی سنت جروم مأموریت پیدا می‌کند که کتاب مقدس را به زبان لاتین ترجمه کند، اصل تورات به زبان عبری بوده اما از آن یک ترجمه به زبان یونانی موجود بوده و چندین ترجمه لاتین که از روی ترجمه یونانی صورت گرفته بوده است. کاری که سنت جروم می‌کند قدری غیرعادی است. می‌گوید تورات باید از اصل عبری ترجمه شود و با اینکه خودش تا اندازه‌ای عبری می‌دانسته، اما این را کافی نمی‌داند و به اورشلیم سفر می‌کند و تا پایان عمر در آنجا می‌ماند تا زبان عبری‌اش را تقویت کند. تصور می‌کنم این اولین دلیل بر عظمت این فرد است که می‌خواهد از اصل یک اثر ترجمه کند و عمرش را وقف آموختن زبان عبری می‌کند. دلیل دیگر بر عظمت سنت جروم این است که او در قرن

چهارم میلادی صحبت از روشی می‌کند که برای ما امروز خیلی جدید و مطرح است. صحبت از معنی در برابر معنی می‌کند. مقصودش پایبندی به لفظ کلام مقدس نیست بلکه به مقصود کتاب است. خیلی عجیب است که او دارد درباره کتاب مقدس صحبت می‌کند نه کتاب ادبیات یا هر کتاب دیگری. این سخن را سنت جروم درباره کلام خدا می‌گوید که به جای کلمه به کلمه، جمله به جمله ترجمه کنیم. دلیل دیگر بر اهمیت سنت جروم این است که او نظریه پرداز ترجمه هم هست؛ یک نظریه پرداز پیشگام، مردی که درباره ترجمه فکر کرده و سخن گفته و سخنش در طول قرن‌های متمادی پشتوانه نظری افرادی بوده که دست به ترجمه زده‌اند.

زین‌الدینی: آقای خزاعی فر، می‌دانید که در موضوع روش ترجمه دو جریان فکری داریم؛ یکی موضوع وفاداری به متن را مطرح می‌کند؛ بزرگانی همچون مرحوم سیدحسینی و به‌آذین به این جریان فکری معتقد بودند. یکی هم جریانی است که آقای دریابندری آن را نمایندگی می‌کند، و آن این است که قرار نیست به‌طور مطلق به متن پایبند باشیم و در ترجمه یک کتاب عملاً دست به آفرینش یک اثر جدید زده می‌شود. بر اساس سابقه کار دانشگاهی و مطبوعاتی که در زمینه ترجمه داشته‌اید، تصور می‌کنید پس از گذشت چند دهه کدام یک از این دو جریان موفق‌تر و احیاناً درست‌تر است؟

خزاعی فر: در حوزه مباحث نظری ترجمه اصطلاحاتی هستند که موجب سوءتفاهم می‌شوند. یکی از این اصطلاحات وفاداری است و دیگری سبک. برای رفع این سوءتفاهم چاره‌ای نیست جز این که این اصطلاحات را دقیق تعریف کرد. اشکالی که در برخی مترجمان می‌بینم این است که بیشتر اهل عمل هستند و کمتر درباره فرآیند ترجمه تأمل و بحث می‌کنند. یکی از کسانی که درباره ذات و تعریف و کارکرد و سازوکار ترجمه در ایران فکر کرده و ترجمه‌هایش هم منطبق با فکرش است آقای دریابندری است. دریابندری قائل به بازآفرینی سبک نویسنده است. نگاهش به متن نگاهی از سطح بالا است و نگاه به واژه‌ها نیست و نظر به سبک نویسنده دارد. وقتی که شما می‌خواهید تأثیری را که نویسنده بر مخاطبش داشته به مخاطب ترجمه هم منتقل کنید، چاره‌ای ندارید جز این که سبک نویسنده را بازآفرینی کنید. البته آقای دریابندری چوب این روش را خیلی خورده‌اند چون بسیاری به ایشان ایراد گرفتند که چرا واژگان شما با واژگان نویسنده تطبیق نمی‌کند. ولی در نهایت تأثیری که ترجمه‌های دریابندری ایجاد می‌کند تأثیری مشابه با تأثیر سبک نویسنده اثر است. اگر جز به روش بازآفرینی سبک ترجمه کنیم یا از سبک نویسنده دور می‌افتیم، (و

این در مورد ترجمه‌هایی صادق است که اگرچه انشای فارسی درستی دارند اما به سبک شخصی مترجم ترجمه شده‌اند) و یا ترجمه رنگ و بوی متن اصلی به خود می‌گیرد (و این در مورد ترجمه‌های لفظ‌گرا صادق است) به‌جز در موارد خاص، نمی‌توان ترجمه‌ای را که رنگ و بوی ترجمه و زبانی الکن دارد توجیه کرد چون چنین ترجمه‌ای نمی‌تواند در نهایت آن تأثیری را که متن اصلی ایجاد کرده در مخاطب ترجمه ایجاد کند. از این روست که من معتقدم ما در حوزه نظری ترجمه خیلی جای کار داریم و مفاهیمی مثل پایبندی و سبک باید خیلی شکافته شود تا مترجمان ما با آگاهی بیشتری ترجمه کنند.

زین‌الدینی: آقای کوثری اگر ممکن است شما هم نظراتان را در این مورد بفرمایید.

کوثری: من در تقسیم‌بندی اولیه‌ای که داشتید مقداری تردید دارم، یعنی باید درباره آن تفاوتی که بین سیدحسینی و دریابندری قائل شدید نکته‌ای بگویم. الان صحبت خوبی آقای خزاعی فر شروع کردند. باید همیشه به این مسئله اذعان کرد که نوع متنی که انتخاب می‌شود مقداری در نوع ترجمه مؤثر است. ما تا قبل از سال‌های ۲۰ بیشتر از زبان فرانسه ترجمه می‌کردیم و طبعاً از ادبیات فرانسه و کلاسیک‌های فرانسه بود. در دهه ۲۰ و ۳۰ سارتر و کامو هنوز ترجمه نشده بودند و یا خیلی کم ترجمه شده بودند. مثلاً صادق هدایت یک داستان کوتاه از سارتر ترجمه کرده بود. از سال‌های ۴۰ به بعد نویسندگان انگلیسی‌دان به عرصه آمدند. در دهه ۲۰ تا ۴۰ بخصوص دهه نهضت ملی، فضای سیاسی حاکم بود و سهم ادبیات در ترجمه پررنگ نبود. چون همه آنهايي که بعداً مترجمان شاخصی شدند جوانی‌شان را در اعتراضات خیابانی گذرانده بودند و یا زندان سیاسی سابق بودند. ولی من در سال ۴۰ با کتاب *وداع با اسلحه* به یک کشف رسیدم. قبل از آن ادبیات به زبان به‌آذین را خوانده بودیم که کلاسیک‌ها بودند. یا ترجمه‌های محمد قاضی را خوانده بودیم، که زبان سنگین اما روانی داشت و داستان‌های کلاسیک بالزاک و هوگو را روایت می‌کردند. اینها را همه در ایام دبستان تا دبیرستان خوانده بودم. ولی واقعاً ترجمه دریابندری یک راه و امکان جدید در ترجمه ایجاد کرد. این مسئله هم‌زمان شد با خواندن چوبک و عنتری که *لوطی‌اش* مرده بود که او هم ناگهان یک زبان جدید برای خودش آورد. نوع ادبیاتی که از دهه ۴۰ به واسطه ادبیات انگلیسی شروع شد و پروبال گرفت و بالا آمد شاید اینجا نقش مهمی داشت. *وداع با اسلحه* به نوعی حاصل تلفیق همین‌گویی با شخصیت خودش است. آیا اگر دریابندری می‌خواست هنری جیمز ترجمه کند می‌توانست به آن جاافتادگی برسد؟ فراموش نکنیم که

وداع با *اسلحه* اولین ترجمه دریابندری بود. ولی خیلی راحت است و نشان می‌دهد که سوار بر زبانی است که انتخاب کرده. ولی من می‌خواهم بگویم تفاوتی که در سیدحسینی و نجفی می‌بینیم حاصل تفاوت در انتخاب آثار برای ترجمه است و سبک و زبان نویسندگان آن آثار. مثلاً ترجمه *امید* سیدحسینی را به لحاظ جوهر زبان ترجمه، زیاد شامل زبان خاصی برای ترجمه نمی‌بینم؛ این همان چیزی است که از ترجمه انتظار داریم. تصور من بر این است که تفاوت دیدی که درباره ترجمه وجود داشت ناشی از نوع کارهایی بود که مترجمان به سراغش رفتند. این کارها متفاوت بود و نوع زبانی که می‌طلبید طبعاً مقداری تفاوت می‌کرد. این دو جریان دو شاخه ادبیات را ترجمه می‌کردند که خودبه‌خود یک نگاه متفاوت به زبان را ضروری می‌کرد. البته مسئله نجفی تفاوت می‌کند، آقای نجفی در مقام یک محقق زبان، سخت‌گیری‌های خاصی روی زبان داشت.

خزاعی‌فر: آقای کوثری فرمودند که این نوع کتاب، یا به عبارت دقیق‌تر «زبان کتاب» بوده که بر زبان ترجمه تأثیر می‌گذاشته. حرف درستی است. هرنویسنده زبان یا سبک ویژه‌ای دارد، سبکی که حتی ممکن است همیشه یکسان نباشد و از کتابی به کتاب دیگر تفاوت کند، مثل سبک ایشوگورو در کتاب *بازمانده روز* و سایر آثارش. چالش اساسی در ترجمه کشف و بازآفرینی سبک نویسنده است (من سبک را در اینجا معنایی که در جایی دیگر به تفصیل توضیح داده‌ام به کار می‌برم). من دریابندری را از این جهت مترجم ممتازی می‌دانم که وقتی *وداع با اسلحه* را ترجمه می‌کند، نثر این کتاب نثر محاوره است. بعد می‌آید یک *گل سرخ برای امیلی* را ترجمه می‌کند از فاکنر و سال‌ها بعد کتاب *بازمانده روز* را ترجمه می‌کند. اینها سه سبک متفاوتند. ترجمه‌های پیرمرد و *دریا* و *هکلبری فین* هم سبک‌های کاملاً متفاوتی دارند. یعنی دریابندری بر خلاف سیدحسینی و نجفی مترجم یک‌سبکه نیست. دریابندری به‌درستی متوجه شده که وفاداری در یک شکل معنا دارد، وفاداری به سبک نویسنده. من معتقدم حرف اول و آخر در ترجمه، حفظ سبک است. بحث واژگان بحث انحرافی است؛ مترجمان ذوق‌های متفاوتی دارند و واژه‌های متفاوتی را انتخاب می‌کنند. ولی در نهایت چیزی که دو متن را همسنگ و قابل‌مقایسه می‌کند تأثیری است که خواننده از خواندن اصل یا ترجمه در خود احساس می‌کند. از منظر نظری، کار درست این است که مترجم به سبک نویسنده اقتدا کند و در عمل انعطافی را که لازم است از خود نشان دهد.

کوثری: اگر ترجمه کتاب‌هایی مثل *خانواده تیپو* با *شنبه و یکشنبه* در کنار *دریا* را بررسی کنیم، آنجا هم زبان نجفی خیلی آزادتر است. البته زبان نجفی هرچه بیشتر رفت آزادتر شد چون مثلاً در *شنبه و یکشنبه* در کنار *دریا* باید با لحن قهرمان داستان که یک دختر نوجوان است هماهنگ شود. در مورد سیدحسینی، کتاب *امید با ضد خاطرات* را مقایسه کنیم. *ضد خاطرات* متنی سنگین و به‌قولی کلافه‌کننده دارد. ولی در *امید* خیلی روان جلو می‌رویم و هر دو هم از یک نویسنده است: آندره مالرو. یا در ترجمه‌هایی که از سارتر انجام داد مثل *طاعون*، این ترجمه هنوز جزو روان‌ترین‌ها و بهترین‌ها است. اما ورود ادبیات آمریکا جهان جدیدی را با خودش به همراه آورد نسبت به جهان ادبیات اروپا. این مهم است. مثلاً زبان به‌آذین ساخته شده بود برای رمان‌های طولانی ژان کریستف و چرم ساغری و یا شولوخف. واقعاً اگر کسی می‌خواست آن کارها را ترجمه کند به خوبی به‌آذین نبود. کما اینکه ترجمه‌ای که استاد من، شاملو، از *دن آرام* انجام داد چیزی به ترجمه به‌آذین اضافه نکرد و شخصاً ترجمه به‌آذین را ترجیح می‌دهم.

زین‌الدینی: آقای خزاعی‌فر، شما علاوه بر فعالیت‌های مطبوعاتی، مدرس دانشگاه هم هستید. نقش نظام دانشگاهی را در جریان‌سازی و مترجم‌پروری چگونه ارزیابی می‌کنید؟

خزاعی‌فر: ما در اینجا دو مسئله داریم: یکی مسئله نقش دانشگاه در ورود علم و هنر و ادبیات به ایران از طریق ترجمه و دیگری مسئله تربیت مترجم در نظام دانشگاهی. مسئله اول مسئله بسیار پیچیده و بحث‌برانگیزی است و احتمالاً منظور شما هم این مسئله نبوده است. لذا این بحث را به زمانی دیگر موکول می‌کنیم. اما در مورد مسئله تربیت مترجم در دانشگاه باید به چند نکته فهرست‌وار اشاره کنم. اولاً من معتقدم تربیت مترجم امری ممکن و ضروری است، ولی باید بین دو سطح آموزش ترجمه تمایز قایل شد: سطح حداقل و سطح حداکثر. سطح حداقل در ایران قابل تحقق است به شرط این که دانشجویان ورودی این رشته از طریق کنکور یا آزمون خاصی پذیرفته بشوند؛ یعنی دانشجویانی را بپذیریم که از حداقل ذوق و توان زبانی لازم برخوردارند. سطح حداکثری، با توجه به این که ترجمه اساساً از سنخ هنر است، مثل هر هنر دیگر قابل آموزش نیست، چه در دانشگاه‌های ایران چه در دانشگاه‌های سایر کشورها. چون ترجمه در سطح حداکثری یک عقبه زبانی و معرفتی می‌طلبد که در نظام دانشگاهی و واحدی به‌دست نمی‌آید. مشکل ما در ایران یکی کیفیت نامناسب ورودی‌های این رشته است و دیگر این که اگر هم ورودی‌ها به‌درستی انتخاب شوند

و درست هم تربیت شوند برای سطح حداقل تربیت می‌شوند ولی متأسفانه خروجی‌های برنامه تربیت مترجم گاه به ترجمه ادبیات روی می‌آوردند که نیاز به توان حداکثری دارد. مشکل دیگر این است که در سی، چهل سال اخیر اکثر دانشگاه‌های ما، چه دولتی و چه بخصوص آزاد و غیرانتفاعی، یکسر مشغول تولید و تربیت مترجم بوده‌اند و هستند و هیچ نسبت معقولی میان نیاز و عرضه وجود ندارد. شاید اگر دانشگاه اصلاً در کار تربیت مترجم وارد نمی‌شد خیلی بهتر بود. شاید بهتر بود مثل گذشته نه چندان دور بازار ترجمه نیازهایش را به‌طور طبیعی از میان علاقه‌مندان به ترجمه و ادبیات انتخاب می‌کرد. ولی دانشگاه کاری را که می‌تواند و باید انجام دهد انجام نمی‌دهد. دانشگاه مهم‌ترین خدمت‌ش خدمت نظری است، یعنی وارد شدن به بحث‌هایی که این اندازه درباره‌اش سوءتفاهم و ناآگاهی است؛ برنامه مطالعات ترجمه در مقطع فوق‌لیسانس و دکتری بالقوه این توانایی را دارد که به پژوهش درباره موضوعات نظری ترجمه در ایران بپردازد ولی متأسفانه این برنامه هم باز به دلیل کیفیت ورودی‌های این رشته و علایق و دانش اساتید این رشته عقیم مانده است. ورودی‌های این رشته نه دانش کافی درباره وضعیت ترجمه در ایران را دارند و نه انگیزه کافی برای ورود به این مباحث را.

زین‌الدینی: آقای کوثری، آیا در سال‌های اخیر از میان نسل جوان‌تر افرادی که بتوان آنها را جانشینانی برای بزرگان و پیشکسوتانی همچون سیدحسینی، به‌آذین و دریابندری دانست، به عرصه ترجمه آمده‌اند؟

کوثری: این نیاز به حضور ذهنی دارد، بخصوص در مورد این سی-چهل سال. این دوره جدید به دلایلی از جمله اینکه مشغول کار بودم، طبعاً به خواندن ترجمه کمتر رسیده‌ام چون بخش بزرگی از مطالعات من به انگلیسی است برای اینکه بتوانم کتاب‌های جدیدی کشف کنم. اما اگر به‌طور کلی بخواهم یک وجه تفاوتی را بین مترجمان نسل قبل و این نسل بگویم، باید به خاطره‌ای اشاره کنم. چند وقت پیش یکی از ناشران سرشناس تهران من را دعوت کرد، تا تعدادی از کتاب‌های قدیمی ادبیات را - که بیشتر هم از مجموعه کتاب‌های جیبی بود- بررسی کنیم و ببینیم با همان ترجمه قدیمی خوب است که چاپ شود یا به ترجمه‌های جدید نیاز دارد؟ از بحثی که طی سه چهار جلسه داشتیم، به این نتیجه رسیدیم که امروز کمتر مترجمی است که بتواند مثل مثلاً م. ه شفیعی‌ها روی ادبیات روز کار بکند. در آن دوره دانش فارسی و تسلط به زبان فارسی بنا بر سنت آموزشی که آن افراد دیده بودند خیلی قوی‌تر بود. یعنی ما وقتی که قاضی را می‌خواندیم فقط از داستان لذت نمی‌بردیم. برای

منی که اهل شعر بودم از زبان هم لذت می بردم. یا به آذین که برخی اوقات واقعا زیبا می نوشت. اینها برای تسلطی بود که به زبان فارسی داشتند و اغلب اینها ادبیات کلاسیک را خوب خوانده بودند. در دوره جدید یکی از مشکلات همین ضعف دانش افراد در زبان فارسی است، چیزی که باعث شده از خواندن ترجمه ها کمتر لذت ببرم. چون خواندن ادبیات باید با لذت زبانی هم همراه باشد. به هر حال ترجمه را هر جور در نظر بگیریم با زبان سروکار دارد. شما نمی توانید از خواندن یک متن لذت نبرید و خواندنش را ادامه بدهید. ما یک وجه کار را در دانشگاه ها تقویت کردیم و آن آموزش زبان انگلیسی بوده. اما در مقابل توجه به زبان فارسی هم در دبیرستان ها خیلی تضعیف شده و هم در دانشگاه ها. این یک مشکل عمده است. نکته دیگر که البته ناگزیر است، بدیهی است که نسل جدید می خواهد با نویسندگان معاصر خودش سروکار داشته باشد. یک مقدار این تفاوت ها را شاید نسل من نپسندد. بعضی از این کارها را اصلاً نمی توانم بخوانم. سبک های جدیدی است که من را جذب نمی کند. اما من فکر می کنم هر نسلی بالاخره چهره های بالاتر و درخشان تری دارد. سال گذشته در جایزه نجفی به یک مترجم جوان جایزه دادیم که کتاب مارش رادتسکی را ترجمه کرده بود. همه ما داورها هم نظر شدیم که این ترجمه خوبی است. بنابراین در این نسل چنین مترجمانی هم هستند. از این نظر ناامید نیستم. شخصاً با برخی از این مترجمان در ارتباطم و مطالبشان را برایم می فرستند و نظر می دهم. هر نسلی بالاخره چهره های خودش را پیدا می کند و رشد می یابد.

زین الدینی: کتاب هایی که به هردلیلی مورد توجه مخاطبان قرار می گیرد و اصطلاحاً بازار پیدا می کند با هجوم انبوهی از نامترجمانی روبه رو می شود که حتی الفبای این کار را هم بلد نیستند. تصور می کنید پیوستن به قانون کپی رایت تا چه اندازه می تواند مانع از این روند مخرب شود؟

خزاعی فر: من هر سال روز جهانی ترجمه که می رسد، سه فکر در ذهنم می آید. یکی اینکه ما یک تشکر بزرگ بدهکاریم به مترجمانی که عمرشان را وقف کار سخت ترجمه کرده اند، از دوره قاجار تا امروز، و بار انتقال فرهنگ و علم و هنر به این کشور را بر دوش کشیده اند. اینها هر چند کم و بیش پاداش اجتماعی گرفته اند اما این پاداش به هیچ وجه درخور کار بزرگی که کرده اند نیست. فکر دوم این است که ترجمه هر چه در دهه های طلایی ترجمه، یعنی دهه های ۴۰ و ۵۰، مورد حمایت بود در این سی-چهل سال مظلوم واقع شده است. به راستی در ایران هیچ حوزه ای به اندازه حوزه ترجمه بی در و پیکر و بی پدر و مادر می شناسید؟ یکی از وجوه مظلومیت ترجمه این است که آن را در دستان ناشرانی رها

کرده‌ایم که بسیاریشان درد زبانی و فرهنگی ندارند و طرفه این که مترجمان را مجرم می‌دانیم. مثلاً جوانی بوده که می‌خواسته کتابی چاپ کند تا سری میان سرها در آورد یا رزومه‌اش را پر و پیمان کند. اما ضربه‌ای که ناشران به پیکره ترجمه وارد کرده‌اند بسیار سهمگین‌تر از ضربه‌ای است که چهار جوان جویای نام وارد می‌کنند. اگر ناشر نبود، این جوان‌ها نمی‌توانستند کتاب چاپ کنند. چه کسی بر کار ناشران نظارت دارد؟ یک سازمان عریض و طویل داریم که تمام توجهش به خط قرمزهای ممیزی است و نسبت به کیفیت زبانی ترجمه‌ها و نیز اخلاق حرفه‌ای ترجمه کاملاً بی‌اعتنا است. البته شاید ته دلشان چندان هم بی‌اعتنا نباشند چون معلوم است که از ترجمه خوششان نمی‌آید و اگر ترجمه‌های بد به فارسی آسیب برساند و ریشه علاقه به خواندن را در ملت بخشکاند چه غم؟ اگر به‌راستی این دو مسئله برایشان مهم بود می‌توانستند کاری برای جلوگیری از این هرج و مرج انجام دهند نه اینکه به انبوهی آدم که نه درد فرهنگی دارند، نه آگاهی زبانی، جواز نشر بدهند. بعد هم بگویند اگر می‌خواهید جوازتان باطل نشود باید کتاب چاپ کنید. مهم نیست از کجا کتاب می‌آورد. فقط چاپ کنید. البته ناشران خوب هم داریم ولی یک اکثریتی از ناشران بد آبروی آن اقلیت ناشران خوب را برده‌اند.

کوثری: من نمی‌دانم که چقدر ارشاد می‌تواند و به‌صلاح است وارد این عرصه شود. اما بحثی که آقای خزاعی فرگفتند شامل کل اهل قلم می‌شود. بعضی از این مشکلات در تمام جهان به‌وسیله کانون‌های صنفی حل می‌شود. ما در ایران از سال ۴۰ که پایه‌های کانون نویسندگان گذاشته شد، تا به حال نتوانستیم کانون نویسندگان داشته باشیم. یعنی دولت اصلاً چنین نهادی را به رسمیت نمی‌شناسد. اینکه گاهی اوقات ۲۰-۳۰ مترجم و نویسنده در یک خانه جمع شوند و بعد یکی یکی یواش مثل دزد خارج شوند این فعالیت محسوب نمی‌شود. برای فعالیت لازم است که حداقل بتوانی تابلویی نصب کنی. این کانون در دوره‌های کوتاهی که سرپا بود و حیات واقعی داشت، یکی از نتایجش ایجاد روابط بود. آنجا کسانی می‌آمدند و با افراد باتجربه و مجرب صحبت می‌کردند و حتی کانون کلاس‌هایی گذاشته بود. چه بهتر از این که گلشیری بیاید سر کلاس و برای تو حرف بزند؟ کانون در دوره‌های اول انقلاب که آزادی مختصری داشت، کلاس‌های متعددی گذاشته بود و فقط این نبود که جمع شوند آنجا و شعار بدهند. ما هرگز نتوانستیم یک وحدت صنفی داشته باشیم. این باعث مشکلات متعددی شده. مثلاً فرم قراردادهای انتشار کتاب به همان شیوه سال‌های ۱۳۱۰ است. در این قراردادها بیشتر وظیفه برای مترجم می‌بینیم تا اختیارات یا امتیازات. ما وقتی کتاب را به

دست ناشر می‌دهیم، هیچ اطلاعی از روند کار نداریم. صرفاً بر اساس ادعای ناشر باید بپذیریم و هیچ نظارت اجرایی نداریم. بحث این نیست که ناشر دروغ می‌گوید یا نه! البته ممکن است بگوید، کما اینکه برخی گفته‌اند! ولی من آن را اصل در نظر نمی‌گیرم. بحثم این است که ما هنوز نتوانستیم با توافق مترجم و ناشر یک متن استاندارد برای قرارداد بسازیم. آن هم به این خاطر است که اتحادیه برای صنف ما شکل نمی‌گیرد. بنابراین در هردوره‌ای وضع آشفته‌تر از این بوده که برای مسائل صنفی روشی جدید و موثر پیدا کنیم. اما در مورد مسئله کپی‌رایت که بیشتر به ناشر برمی‌گردد تا به مترجمان. اگر خارج از ایران را در نظر بگیریم، مثلاً در حوزه خودم، ادبیات آمریکای لاتین، وقتی کتاب آقای فونتس به اسپانیایی چاپ می‌شود، ناشر انگلیسی کتاب‌های ایشان به نویسنده می‌گوید که کتابت را می‌خواهم ترجمه کنم. می‌پرسد مترجم کیست؟ و ناشر از چهره‌هایی نام می‌برد که در سطح جهانی شناخته شده هستند و نویسندگان آمریکای لاتین آنها را می‌شناسند. حالا فرض کنید در ایران، نشر نی به مک میلن می‌نویسد که کوثری می‌خواهد فلان کتابت را ترجمه کند، او شناختی از ما ندارد. یک مقداری این مسئله پرت افتادگی ما خاصیت قانون کپی‌رایت را کاهش می‌دهد. یعنی ضمانتی نیست که حتماً کتاب دست یک مترجم خوب بیفتد. کما اینکه دیده‌ایم در خیلی از کتاب‌ها نوشته‌اند که این کتاب دارای حق کپی‌رایت است اما ترجمه خوبی نبوده. نمی‌خواهم اصل قضیه را نفی کنم، اما ما این مشکل را هم داریم که رابطه ما با جهان شبیه رابطه اروپا و آمریکا نیست. در آنجا افراد شناخته شده هستند و کارشان معیار دارد. ولی ما اینجا این قضیه را نداریم. بنابراین مسئله کپی‌رایت گاهی اوقات آنقدر که تصور می‌کنیم، الزاماً حلال مشکلات نیست. چند وقت پیش گفتم که بیشتر از هر چیزی باید خودمان در اینجا معیارهای اخلاقی‌مان را درست کنیم. من مترجم اگر نمی‌توانم کتاب ایشی‌گورو را ترجمه کنم نروم سراغش.

زین‌الدینی: آقای کوثری شما یک مترجم حرفه‌ای و تمام‌وقت هستید. تجربه زیسته شما از مترجم بودن در مواجهه با مردم و زندگی چیست؟

کوثری: من شرمندۀ لطف مردم هستم. خوشبختانه تا به حال برخوردهای مردم با من دوستانه و خوب بوده. منتهی این فقط به خاطر خودم نیست. تا قبل از انقلاب، شعر سلطان هنرها بود. بنابراین جامعه به شاعر خیلی توجه می‌کرد و چهره‌های شعر هر جا می‌رفتند، مشخص بودند. بعد از انقلاب به دلایل مختلف شعر در جایگاه سابقش نیست! و یکی از چیزهایی که قدرش

افزایش پیدا کرد، ترجمه است. اما کار ما نوعی زندگی است و شغل نیست واقعاً! من با ادبیات و نوشتن زندگی می‌کنم. این مشکلات خاص خودش را هم دارد. یک مقدار فرد را منزوی می‌کند. اما در عوض وقتی کتابت چاپ می‌شود حتی با تیراژ پایین، با دو هزار آدم تماس می‌گیری. بنابراین من هیچ پشیمان نیستم از اینکه به سمت ترجمه رفته‌ام. جهان ترجمه با همهٔ معایب از جمله پاداش مالی ناچیزی که دارد به نظر من جهان کاملی است. من به عنوان فردی که با ترجمه زندگی می‌کند از این کار به‌شخصه خیلی راضی هستم.
